

## بابا افضل کاشانی و گفتاری در موسیقی

سید محمد تقی حسینی

معقولات، فسرده‌اند و مذوقات گرم  
هر صاحب ذوقی صاحب عقل بود  
و نه هر صاحب عقلی صاحب ذوق بود.

دورهٔ سلاجقه شامل تمام مدتی است که بین شکست سلطان مسعود غزنوی تا کشته شدن طغرل سوم (۵۹۰ ق) قرار دارد. در این مدت که بیش از یک قرن و نیم طول کشید، سلاجقه و اتابکان و امرای آنان بر بخش مهمی از ایران حکومت و امارت کردند. خصوصاً در دورهٔ درخشان ملکشاه سلجوقی، دولت آل سلجوق به اوج قدرت و ترقی و تعالی فرهنگی و ادبی خود رسید. سلاجقه با سرعتی تمام توانستند قلمرو حکومت و فتوحات و کشورگشایی خود را تا سواحل مدیترانه و سرحدات امپراتوری روم شرقی در آسیای صغیر و حدود تصرفات خلفای فاطمی گسترش دهند و به سال ۴۷۰ ق حکومتی جهانی و امپراتوری زمان را به وجود آورند. این فتوحات و گسترش حکومت و فتح و پیروزی‌های آنان تا پایان پادشاهی ملکشاه سلجوقی (۴۵۵-۴۸۵) ادامه یافت، بالاخص در زمان پدرش الب ارسلان و وزارت وزیر باتدبیر او، خواجه نظام‌الملک که با کاردانی و شایستگی قلمرو حکومت وسیع سلجوقی را اداره می‌کرد، و با ایجاد تشکیلات منظم و مرتب بر قدرت این خاندان افزوده گردید. به جرئت می‌توان گفت تنها سلسله‌ای که بعد از اسلام در این کشور و بلکه در مشرق زمین حکم‌فرمایی کرد و ممالک اسلامی را تحت فرمان و دولت و حکومت واحد درآورد سلسلهٔ سلجوقی است. مخصوصاً در زمان ملکشاه، قلمرو دولت سلجوقی به‌منتهای وسعت و عظمت خود رسید، چه از حد چین تا مدیترانه و از حد خوارزم و دشت قبچاق تا ماورای یمین به نام او خطبه می‌خواندند و امپراتور روم شرقی و امرای عیسوی گرجستان و ابخاز به او خراج می‌دادند. در عصر این پادشاه و خواجه نظام‌الملک بسیاری از شهرهای ایران بالاخص شهر اصفهان، از مهم‌ترین و باشکوه‌ترین شهرهای دنیا و یکی از آبادترین آنها به‌شمار می‌رفت، و از همین سلسله، آثار مهم تاریخی در این شهر به‌جای مانده است. پس از فوت ملکشاه بین فرزندان و اخلاف وی اختلافی ظاهر گشت و کار اداره حکومت این خاندان مختل گردید و کار عمدهٔ آنان به تفرقه و افتراق کشانیده شد و بر ضعف حکومت سلاجقه و جانشینان ملکشاه افزوده گردید و هر یک از اخلاف و بازماندگان خاندان سلجوق در نقطه‌های، رایت استقلال و حکومت خود مختار برافراشت. خصوصاً اسارت و شکست سنجر موجب گردید که



مدعیان حکومت سلاجقه قدرتی به دست آوردند. از آن جمله اتسز خوارزمشاه اساس و پایه حکومت خود را در خوارزم و جورجانبه، پایتخت این دیار استوار کرد. به طور کلی با حکومت اتابکان در عراق و فارس و بازماندگان سلسله غزنوی و ادامه حکومت آنها در لاهور و سند، تسلط آل خاقان یا آل افراسیاب (ایلک خانان) بر قلمرو دولت سامانی و بالاخره قتل طغرل سوم و طغیان محمد خوارزمشاه و جنگ او با خلیفه بغداد و عدم موفقیت وی، سرانجام حکومت این خاندان و بازماندگان آنان به دست تاتار از میان رفت، ولی پایگاه و جایگاه اصلی حکومت این خاندان (آل سلجوق) با توجه به تمام حوادث و پیشامدها که مدت دو قرن به طول انجامید در بلاد ایران بود و سکه و خطبه به نام این خاندان و اتابکان و بازماندگان این سلسله رواج داشت. دوره سلاجقه از ادوار بسیار درخشان تاریخ ایران به شمار می‌رود. در این دوره فرهنگ و ادب ایرانی و اسلامی به اوج ترقی و پیشرفت خود رسید و توجه و عنایتی که خاندان این سلسله یعنی آل سلجوق در حق شعرا و نویسندگان و مورخان و فضلا داشتند موجب گردید آثار متنور و منظوم فراوانی از این دوره باقی بماند و بزرگان بی‌شماری در عالم دانش و فرهنگ ظهور کنند.

علوم نزد حکما و دانشمندان پیشین به سه قسم اسفل (طبیعی) و اوسط (ریاضی) و اعلی (الهی) تقسیم می‌شد که ریاضیات خود شامل چهار فن هندسه، هیئت، حساب و موسیقی بود. از این رو حکما در تألیفات خود بخشی نیز به موسیقی اختصاص داده‌اند و آن را از علوم مهم و پایه محسوب کرده‌اند. دانشمندی چون یحیی بن علی بن یحیی بن منصور منجم (م ۳۰۰ق؛ رساله فی الموسیقی)، ابو یوسف یعقوب بن اسحاق الکندی (رساله فی خبر صناعة التألیف)، ابونصر محمد بن طرخان فارابی (م ۳۳۹ق) ملقب به معلم ثانی (احصاء العلوم و موسیقی الکبیر)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (م ۴۲۸ق؛ جوامع علم موسیقی شفاء)، ابومنصور حسین بن محمد بن عمر بن زبیه اصفهانی (م ۴۴۰ق؛ الکافی فی الموسیقی)، اخوان الصفا (که گروهی از دانشمندان ایرانی همچون ابوسلیمان محمد بن معشر بستی و ابوالحسن علی بن هارون زنجانی بودند که پنجاه و دو رساله در علوم مختلف تألیف کردند که چهارده رساله آن در علم ریاضی بود و رساله ای نیز در موسیقی تحت عنوان «الرساله الخامسه فی الموسیقی» جزو همین رسالات ریاضی بود)، ابوعبدالله محمد بن کاتب خوارزمی (مفاتیح العلوم)، ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام (القول علی اجناس الذی بالاربعه) و فخر رازی (جامع العلوم) مبادرت به تألیف رسایی در موسیقی کرده‌اند و در باب شرافت این صنعت چنین گفته‌اند: «صناعت موسیقی اشرف صناعات است از آن جهت که بیشتر علوم موقوف است بر آن چون مجسطی و علم حساب و اقلیدس و علم نجوم و علم طب» (کنزالتحف: ص ۹۴) و برخی نیز جوهر این علم را روحانی دانسته و چنین گفته‌اند: «و موسیقی صنعتی است مرکب از جسمانی و روحانی و تألیف غناء و الحان از وی است و هر صنعتی که به دست مردم کرده می‌شود هیول و اشکال او جسمانی باشد الا صنعت موسیقی که موضع آن جوهر روحانی است و نفوس سمع است و تأثیرات او جمله روحانی است و نفس به سبب او حرکت کند بدان جهت که موسیقار باشد» (اخوان الصفاء: ص ۴۷).

افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی معروف به «باباافضل»، حکیم، عارف و شاعر نیز از جمله این بزرگان است که در دوران سلجوقیان و در نیمه دوم سده شش و نیمه نخست سده هفت هجری حیات داشت و نوشتاری هرچند مختصر در موسیقی به یادگار گذاشته است. ولادت او در مرق - پنج فرسخی کاشان - واقع شد. وی بیشتر عمر خود را در زادگاهش گذراند و مشغول نوشتن رسالات خود بود و چنان‌که از اشعارش می‌توان فهمید، باید مدتی نیز به علت سعایت دشمنان و بدخواهان در حبس افتاده باشد:

به رنگ و جادو و تئیل چه حاجتم چو نهاد      خدای عز و جل در یقین من اعجاز

کجا به سحر و فسون همتم فرود آید      کجا بود که شکار ملخ کند شهباز

همان کسی که مرا کرده نسبتی به دروغ      گذاشتم ز وی ار مفسدست ار غماز (ظفری، ۱۳۷۵: ۲۵)

و شاید نیز به خاطر افکار و آرای بی‌گانه داشت، همچون عین القضاة همدانی به الحاد و بی‌دینی محکوم و محبوس شده باشد. (ظفری، ۱۳۷۵: ۴۰)

دکتر ذبیح الله صفا درباره وی می‌نویسد: «بزرگترین فیلسوف این عهد (= قرن هفتم و هشتم) که باید او را بازمانده روزگار پیشین دانست خواجه افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی معروف به بابا افضل است که نسب تعلیم خواجه نصیر الدین طوسی از یک راه یعنی از راه تعلم در نزد کمال الدین محمد حاسب، از شاگردان افضل الدین کاشانی، بدو می‌رسید...»

کارهای افضل الدین از چند باب شایسته تحقیق و مطالعه دقیق است. نخست آن که او با نگارش رسالات متعدد شیوای خود به زبان فارسی یا با ترجمه بعضی از رسائل فلسفی بدین زبان و با ورود در مباحث مختلف

حکمی و جستجوی اصطلاحات روان و سهل و گنج‌نیدن آنها در عبارات مستحکم که هم جنبه معنی و هم جانب لفظ در آن به کمال است، سودمندترین کار را برای بخشیدن ارزش حکمی‌بدان کرده است و قیمت کار او بر اثر وسعت و اشتغال آن بر مباحث منظم مختلف از ارزش کارهای فیلسوفان پارسی‌گوی پیشین کمتر نیست. دیگر آن که او فیلسوفی مدرسه‌ای و متوقف در عقاید پیشینیان و متحجر در اصطلاحات و گفتارهای آنان نیست بلکه مبتکر و صاحب نظر و گاه تأویل‌کننده و راه‌جوینده به حقایق جدید یا توجیهاات تازه است و حتی اندیشه‌های حکمی او از کتاب و رساله تجاوز می‌کند و به تقریرات و نامه‌های او و به اشعارش می‌رسد و این نشان می‌دهد که در واقع مرد اندیشنده‌ای است که پیوستگی اندیشه‌های خود را همه جا حفظ می‌کند و فقط به درس و وسایل درس یعنی کتاب و رساله انحصار نمی‌بخشد. دیگر آن که او در ضمن تحقیقاتش بسیار به آیات استناد و اشاره می‌کند و در آنها چنان که بحثهای وی اقتضا می‌نماید به تأویلات و توجیهاات دست می‌زند...»

### تالیفات و آثار بابا افضل کاشانی

**عرض نامه:** اثری مهم که بیش از آثار دیگر بابا افضل، آرای او را در بردارد. این اثر در چهار بخش (عرض) تدوین شده است: عرض اجسام یا موجودات منفعل و کنش‌پذیر، عرض کنندگان و کارگران در اجسام عالم، عرض دانسته‌های انسان، و عرض دانندگان و بیان ماهیت و آئیت داننده. بابا افضل کاشانی در این اثر بر شناخت نفس و مقام والایی که خود انسان از راه دانستن حقایق کلی به دست می‌آورد تأکید می‌کند.

**جامع الحکمه:** این رساله شیوا درباره تأویل «بسمله» و مشتمل بر فواید فلسفی و عرفانی است. پیشینه این‌گونه نگارش جز در گفتار چهاردهم «وجه دین» حکیم ناصر خسرو قبادیانی دیده نشده است. «جامع الحکمه» شامل پاره‌ای مباحث است که جز در تعالیم باطنی اسماعیلی نیامده است. با این همه، نمی‌توان آن را حمل بر باطنی مذهب بودن مؤلف کرد، خاصه اینکه اعتقاد فلسفی او به اصالت و کفایت خرد نسبی با تعالیم باطنی ندارد. احتمالی که درباره اسماعیلی بودن بابا افضل داده شده است ظاهراً مبتنی بر همین اشاره‌هاست و نیز اینکه شاگرد او کمال الدین حاسب، باطنی مذهب بوده است.

**مدارج الکمال یا گشایش نامه:** که خود وی از آن به فتوح هشت در یاد کرده است، نخست به عربی نوشته و سپس به فارسی برگردانده شده است.

**جاودان نامه:** اثری است مبتنی بر تعالیم قرآن و حدیث و شامل مباحثی چون انواع دانش، خودشناسی و آغاز و فرجام هستی.

### ره انجام نامه

**رساله در علم و نطق یا منهج مبین:** ابتدا آن را به عربی نوشته بوده و سپس به فارسی برگردانده است. این اثر توجه فراوان او را به تفکر منطقی در معنای دقیق ارسطویی آن نشان می‌دهد.

**ساز و پیرایه شاهان پر مایه:** این رساله را می‌توان اثری در زمینه فلسفه سیاسی محسوب کرد، ضمن اینکه در آن علاوه بر پادشاه کامل، نفس کامل را نیز به تصویر می‌کشد. **ترجمه رساله نفس ارسطو:** در سه مقاله است.

**ینوع الحیاه:** ترجمه سیزده فصل از سخنان هرمس الهمراسه، مشتمل بر مناجات‌هایی به سبک خواجه عبدالله انصاری است به نام‌های معاتبه النفس و زجر النفس.

**تفاحه:** این اثر ترجمه رساله‌ای عربی منسوب به ارسطو است.

و رساله‌های کوچک‌تر مانند «مبادی موجودات نفسانی»، «ایمنی از بطلان نفس در پناه خرد»، «نامه‌ها و پرسش‌ها» که شامل هفت نامه است در پاسخ به پرسش‌های یاران و شاگردان درباره مابعدالطبیعه و اخلاق و دین، و «تقریرات و فصول مقطعه» شامل سی و شش قطعه. (برگرفته از دایره المعارف بزرگ اسلامی)

در اندیشه فلسفی بابا افضل کاشانی، خودشناسی که لازمه آن خرد ورزی است، از اهمیت بسزایی برخوردار است. «خود» در دیدگاه او آینه‌ای است که سراسر عالم حقیقت را بر کسی که به شناخت خود دست یابد آشکار می‌سازد و «خرد»، منشأ آگاهی برتر انسان است که از قوای نفسانی او بر نمی‌آید. خرد بر خلاف نفس امور مخالف را در می‌یابد و از همین رو مخالف و ضدی ندارد و بنابراین تباهی‌ناپذیر و پایدار است.

بابا افضل الدین کاشانی در «منهج مبین» یا همان «رساله در علم و نطق» می‌گوید:

«اما علم دانستن بود و دانستن آگاه بودنست و یافتن در خود.

و جهل نادانستن بود و نا آگاه بودن و نیافتن در خود.

معلوم دانسته بود یعنی یافته و از وی آگاهی بوده.

مجهول نادانسته بود یعنی نیافته و بی آگاهی از وی.

عالم دانا بُود یعنی آگاه و یابنده در خود.

جاهل نادان بُود یعنی بی آگاهی و بی یافت در خود.»

و مقصود خود را از تألیف این کتابها در همین رساله چنین بیان می کند:

«بدانند یاران ما که آرزوی ما از نبشتن این سخنان، پیدا شدن احوال و اقسام دو گونه هنر است از آن هنرها که ویژه مردم است و آن دو هنر یکی دانستن و دیگر گفتن است و چون دانستن بر گفتن پیشی دارد بطبع، چنان شایسته تر است که نخست از دانش و بخش‌های وی گوئیم پس به ذکر اصناف و انواع سخن پردازیم.» (حلی، ۱۳۶۱: ۴۵۵)

و اقسام دانش را چنین تعریف می کند:

« دانستن از دو بخش بیرون نرود: که علم اول بود یا علم دوم، و علم اول دانستن هویت و چیز بودن چیز بود بی دانستن هستیش یا نیستیش یا صفتی و حالی در وی و چنین دانستن را تصور خوانند، یعنی خود را به چیز دانسته باز نگاشتن و تعقل نیز گویند یعنی خود را به چیز دانسته باز بستن و دانش دوم دانستن پیوستگی یا ناپیوستگی دو چیز دانسته با هم بود و چنین دانستن را تصدیق گویند و اعتقاد.

و دانسته‌های تصویری هر چند بسیار باشند هر یک از دیگر جدا دانسته بود، چون معنی آسمان و زمین و جانور و شجر و حجر، از آنکه یافت بر هوییشان بایستد؛ و دانسته‌های تصدیقی دو یا بیشتر با هم بودند، از آنکه تصدیق دانستن با هم بودن یا نبودن دو چیز بود، چون معنی آنکه، زمین گران است، یا زمین سبک نیست و از آن سبب تصور را علم نخستین خوانند که نخست هویت و چیز بودن چیز دانسته آید. پس پیوند وی با دیگری یا دوریش از دیگری و معنی تصویری یا کلی بود یا جزوی و کلی یا بسیط بود یا مرکب، و بسیط آن بود که او را بر یک روی توان یافت، از آنکه همسان بود، چون معنی هستی و معنی چیز، و مرکب آنکه وی را بر چند روی می توان یافت، چون معنی مردم که بر دو روی توان دانست: از آن روی که جانور است و از آن روی که گویاست؛ بسیط پیش از مرکب بود که علت مرکب بسیط بود، و به ذات دانسته بی بود که هویت و هستی و دانستنش یکی بود. و به ضرورت دانسته بی بود که نتوان کرد که ندانندش و نه همچنانکه معنی کلی بود و بخش بود یکی بسیط بود و دیگری مرکب معنی جزوی نیز بود، که جزوی مرکب نبود و بساطت جز در کلیات نبود و در هر کلی ای هم نباشد. » (کاشانی، ۱۳۳۷: ۴۸۱)

و در باب پایه آدمی و ارج دانش در رساله «ایمنی از بطلان نفس در پناه خرد» چنین می گوید:

«هر مفلسی و کم مایه که از مفلسی و کم مایگی خود رنجد، آنگه از رنج برهد که مایه دار شود و توانگر و امید مایه داری و توانگری آنگه توان داشت که قوه جست و جوی مایه داری غالب بود و قصد و آهنگ بر هنجار مفضولاتند.

و مردم را مایه توانگری و بی نیازی اندوختن مهم تر است از جمله جانوران دیگر، از آنکه جز مردم بیرون از مایه پرورش و آرایش تن و حیات خود نخواهد و نجوید؛ و مردم با آنکه درین خواهش با دیگر جانوران انباز است، و مایه پرورش و آرایش تن را خواهد و ذخیره کند، مایه پرورش جان را نیز خواهد و اندوزد و آن دانش‌های گوناگون بود. و هیچ شخص از اشخاص مردم نادانستن را نخواهد و بهر حال دانستن بر نادانستن برگزیند و چنان دوست‌تر دارد که دانا بود از آنکه نادان بود و چون چیزی را بداند بدان بس نکند و دیگری را نیز خواهد که بداند و هرگز از دانستن سیر نگردد تا دانسته‌های بسیار او را فراهم آید و زآن رنج نیابد و بیمار نگردد چنانکه از دانش‌های دیگر باز ماند بلکه توانا تر و نیرومند تر گردد چون بسیار مایه تر بود و نیز چون در دانش مایه دار و توانگر گردد باز محتاجی و نیازمندی نبیند بر خلاف مفلسی و توانگری از مایه پرورش تن، که تن از مایه خود قدری که بیابد و به کار برد سیر گردد و مستغنی، و چون زمانی بر وی بگذرد باز محتاج و نیازمند گردد و اگر بسیار به کار برد همان مایه پرورش و حیات سبب بیماری و فساد و هلاک شود تا مایه و مایه دار از کار باز ماند.

پس روشن است که مردم را دانش که مایه پرورش جان است، طلبیدن مهم تر است از جستن مایه و پرورش تن که خواسته است از آنکه زندگی تن دایم با وی نماند و بمیرد که زیستن بطبع تن نیست و حالی است غریب در او، و حال غریب بر چیز نیاید، و زندگی جان باطل نگردد از آنکه حیات طبع جانست و چون مرده‌یی بطبع بدو زنده باشد پس او که بطبع زنده است کی بمیرد.» (کاشانی، ۱۳۳۷: ۶۰۳)

و در رساله «تقریرات و فصول مقطعه» مردم را در پایه عقل عملی بر دو مرتبه معرفی می کند:

«اول مرتبه اهل حرفت و حاذقان در صنعت و پیشه وران و استادان ماهر؛ دوم مرتبه زهاد و مشتاقان سرای آخرت. همچنین مردم در پایه عقل نظری بر دو مرتبه اند: اول مرتبه علمای علوم ریاضی‌اند و آن طایفه ای که

به شنیده‌ها خرسند نشوند و از دایره تقلید بیرون آیند. دوم مرتبه منزل اقصی و نهایت همه جست و جویست و آن عمل و خلق و علم است که انبیاء را بوده است.» (کاشانی، ۱۳۳۷: ۶۴۴)

و در «بار درخت جهان» چنین می گوید:

عالم درختیست که بار و ثمره او مردم است؛ و مردم، درختی است که بار و ثمره وی خرد است؛ و خرد، درختیست که ثمره او لقای خدای تعالی است.» (کاشانی، ۱۳۳۷: ۶۴۲)

«کلام در علم موسیقی»، نسخه خطی شماره ۴۲۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

گفتار پیش رو کلامی است مختصر در علم موسیقی از تألیفات بابا افضل کاشانی. گرچه مطلب تازه ای در این گفتار نمی توان یافت، ولی از حیث بررسی تاریخ موسیقی و آشنایی با وجهی از شخصیت بابا افضل خالی از فایده نخواهد بود. بابا افضل در این گفتار به تعریف برخی اصطلاحات اساسی علم موسیقی همچون آواز، نغمه، لحن و ایقاع می پردازد و مثال‌هایی نیز با هر یک از آنها همراه می کند و طالبان این علم را برای شرح مبسوط آن، به رسالات مفصلی که پیش از این نگاشته شده ارجاع می دهد.

### کلام بابا افضل در علم موسیقی

«لحن»، آوازه‌ها بود بهم آورده از نغمه‌های مختلف که نفس، از شنیدن آن لذت یابد و «نغمه» آوازی بود بهم برآورده از آوازه‌ها که حرکت‌ها خوانند و سکون‌ها که «ایقاع» خوانند و «آواز» حرکتی ست در هوا خاسته از کوفتن دو جسم بر هم و حرکات که [ص ۸] آورند و ایقاعات که سکونند پاره‌های نغماتند و نغمات پاره‌های الحانند و خردتر پاره ای از پاره‌های نغمه حرکتی است و سکونی چنانکه «تن» به حرکت «تاء» و سکون «نون» و کوتاه تر نغمه ای که پاره لحن بود آنکه در دو حرکت و دو سکون توان یافت چنانکه «تن تن» و کوتاه تر لحنی آن است که از چهار نغمه بود چنانکه «تن تن تن تن تن تن تن» در هر یک از صوت و ایقاع کثرت اختلاف افتد اما اختلاف اصوات به بلندی و پستی باشد و بزرگی و خردی و آواز بلند و بزرگ یکی بود و آواز پست و خرد یکی و همچنین آواز سطر و باریک و میان بزرگی و خردی و بلندی و پستی و سطر و باریکی آوازه‌ها مرتبه‌هاست که آواز بلند از آواز پست فزونی تا چندان دارد که آواز پست نیمه آواز بلند بود یا بیشتر از نیمه یا کمتر از نیمه و آواز بلند را «ثقیل» خوانند و آواز پست را «حاذ» و نیز ثقیل را «بم» گویند و حاذ را زیر اما اختلاف ایقاعات از کوتاهی زمان سکون و درازیش خیزد که زمان سکون یا همچند زمان حرکت بود یا بیشتر یا کمتر و زمان حرکتش آنکه یک همچند زمان سکونش بود چنانکه «تن تن تن تن» که زمان حرکت «تاء» همچند زمان حرکت «نون» است و آنچه زمان سکونش کوتاه تر از زمان حرکت بود چنانکه «تن تن تن» که زمان حرکت دو «تاء» دو چندان زمان سکون «نون» بود و چنین ایقاع که برابر بود یا کم در اجزای نغمه ای افتد که نغمه از نغمه بدان جدا بود یا جزو نغمه ای از جزوی دیگر و اما آنکه افزون از حرکت بود در الحان نتوان یافت [ص ۹] اگر چه از روی قسمت عقلی موجود است لیکن در صنعت لحن نتوان یافت و ایقاع الحان از سکون حاصل بود میان جمله و جمله چنانکه «تن تن تن تن» جمله «تن تن تن تن تن تن» جمله و اصوات مختلف را باهم توان یافت و ایقاع‌های مختلف از پس یکدیگر شاید یافت و با هم نباشد و السلام تمام شد سخن در آنچه غرض بود و غرض در این دو سه کلمه آن بود که ماهیت لحن و اجزای او پیدا شوند و همچنین اجزای بعضی نغمه پیدا شوند و آنکه بدانند که ایقاع چیست و دیگر چیزها که او از ایقاع مرکب شوند و ترکیب او که حرکت است و سکون که ایقاع است با هم چگونه افتد و درین معنی کتب بسیار ساخته‌اند و چگونگی بیان این به شرح و شرط کرده اند.

### منابع

- «مصنفات افضل الدین کاشانی»، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدوی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷
- «تاریخ فلاسفه ایرانی»، علی اصغر حلبی، زوار، ۱۳۶۱
- «رباعیات بابا افضل کاشانی»، به تصحیح سعید نفیسی
- «حسیه در ادب فارسی»، ولی الله ظفری، امیرکبیر، ۱۳۷۵
- «سه رساله فارسی در موسیقی؛ دانشنامه علایی، کنزالتحف، مجمل الحکمه»، به اهتمام تقی بینش، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۱

- «مفاتیح العلوم»، ابو عبدالله محمد بن کاتب خوارزمی، ترجمه حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷
- «موسیقی کبیر»، ابونصر فارابی، ترجمه آذرتاش آذرنوش، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵
- «دایره المعارف بزرگ اسلامی».